

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

بررسی تطبیقی اشعار مدحی عنصری و متنبی*

دکتر احمدرضا یلمه‌ها

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

چکیده

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی، یکی از بزرگترین قصیده‌سرایان و مدیحه‌گویان ادب فارسی است. او ملک‌الشعرای دربار سلطان محمود غزنوی بود و پایه و منزلت وی آنچنان بود که اکثر شعرای آن زمان می‌بایست به واسطه وی، قصاید خود را به دربار سلطان محمود معروض دارند. شعر عنصری را در نهایت استحکام و رزانت و متانت دانسته و به خصوص در قصیده و مدیحه‌سرایی اشعار او را سرمشق شاعران پس از وی پنداشته‌اند. عنصری با توجه به آشنایی و اشراف و احاطه بر ادبیات عرب و دواوین شعرای تازی، بسیاری از مضامین شعری خود را از گویندگان تازی اخذ نموده و در بین شاعران ادب عرب، بیشترین تأثیر را از متنبی پذیرفته است. این پژوهش بر آن است، با توجه به همگونی و همسانی مضامین و تصاویر بسیاری از اشعار عنصری و متنبی، به برخی از این تصاویر و معانی مشترک در این دو دیوان پردازد.

واژه های کلیدی: ادبیات تطبیقی، شعر فارسی، شعر تازی، عنصری، متنبی، مضامین مشترک.

۱- مقدمه

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی، شاعر بزرگ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری و از سرآمدان سخن در عهد خویش و در همه ادوار شعر فارسی است. او از بزرگترین استادان قصیده‌سرا و مدیحه‌پرداز ادب فارسی است؛ به طوری که «تا کنون بدین پایه و مایه در جزالت لفظ و رشاقت سبک، هیچ یک از شعرای قصیده‌سرا، با کثرت عدّه و توجه به معارضه، نتوانسته‌اند قصیده‌ای انشا کنند و اگر از عهدۀ لفظ برآمدند، گرو معنی شدند و اگر حق معنی ادا کردند، فخامت لفظ را از دست دادند» (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۱۱۲). وی از مهربان و ندیمان سلطان محمود غزنوی است که در دربار وی و فرزند وی، سلطان مسعود، ملقب به ملک‌الشعرایی گشته و در سال ۴۳۱ هجری وفات یافته است. دیوان وی از جنبۀ مدیحه‌سرایی و خلق مضامین مدحی و تناسب الفاظ و ترکیبات، جایگاه ویژه‌ای در بین دیگر شاعران زبان فارسی دارد و منزلت و اعتبار وی نیز در نزد دیگر شاعران هم به جهت تسلط اوست در حوزه لفظ و هم مضمون و معنی؛ به گونه‌ای که هم در باریکترین و دشوارترین تنگنای اندیشه وارد گردیده است و هم سعی نموده از جنبۀ لفظی، عبارات و ترکیبات تازه، متوازن، متین و جزیل به کار برد.

۲- بررسی و تحلیل

عصری با ادب عرب آشنایی کامل داشت و به گونه‌ای که از دیوان وی برداشت می‌شود، با دواوین شعرای پیش از خویش و همزمان با خود، انس و الفت خاصی داشت و بسیاری از مضامین شعری خود را از گویندگان تازی اخذ نموده است. او در بین شاعران ادبیات عرب، بیشترین تأثیر را از ابوتمام و متنبی پذیرفته است. فروزانفر می‌نویسد: «دماغ او از دو شاعر بزرگ عرب، ابوتمام طایبی و احمد بن حسین متنبی، متأثر و به طرز خیال و سبک ایشان پرورش یافته، طریقه این دو را در فارسی نشان می‌دهد؛ بلکه اشعارشان را هم گاهی ترجمه می‌کند» (پیشین: ۱۱۳). بر این اساس، مضامین و معانی مشترک فراوانی، در میان دیوان عنصری و متنبی، شاعر بزرگ قرن چهارم هجری، یافت می‌شود؛

چراکه با وجود آنکه متنبی، در همه ابواب معروف شعری همچون مدح، رثا، وصف، هجا، فخر و غزل شعر سروده، ولیکن اشعار مدحی و ستایشگرانه وی، بیشترین اشعار دیوان وی را تشکیل می‌دهد و مهارت و تجرّوی نیز (هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی) در این نوع از انواع شعری بروز نموده است. وی پنجاه ممدوح را مدح گفته و از بین تمامی آن‌ها بیشترین قصاید مدحی را به سیف‌الدوله و کافور، فرمانروای مصر، اختصاص داده است. همانگونه که بیشترین قصاید بازمانده از عنصری، در ستایش محمود غزنوی و درباریان اوست. این پژوهش بر آن است تا مضامین و مفاهیم مشترک این دو شاعر را در زمینه مدح و ثناگستری، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. پیش از پرداختن به برخی از این مفاهیم و معانی مشترک، یادآوری چند نکته درباره شعر عنصری، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- اشعار ابوالطیب متنبی، تأثیر فراوان و عظیمی بر شعرای پس از خود گذاشت و این تأثیر محدود به شعر عربی نگردید، بلکه بسیاری از شعرای فارسی زبان از مضامین شعری او تأثیر پذیرفتند؛ به گونه‌ای که بنا به گفته دولت‌شاه سمرقندی، همه شاعران بعدی عالم اسلام، فرزندان متنبی هستند (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۲۴).

۲- عنصری از جمله شاعرانی است که صنعت، تأمل و ذهن منطقی در شعر او (نسبت به احساس و تجربه حسی) بسامد فراوانتری داشته و بسیاری از مضامین شعری او بر ساخته از ذهن منطقی و حسابگر اوست. بسیاری از مدایح شعری او همراه است با شواهد و براهین عقلی که این ویژگی شعری او، وی را در بین دیگر شاعران ممتاز نموده است.

۳- با توجه به اینکه مضامین بسیاری از اشعار متنبی، (همچون عنصری) بر ساخته از ذهن منطقی و جنبه فکری و عقلی است، مشترکات مضامین این دو شاعر از هر حیث قابل بررسی و تحقیق است. شفیع کدکنی بر این باور است که وی «بیشتر نوعی مضامین را که جنبه فکری و عقلی دارند و از اسلوب متنبی تقلیده کرده، داخل شعر کرد. و بر روی هم، از نظر جنبه فکری و تصنعی و

عقلی در شعرش، که بر جنبه حسی و تصویری غلبه دارد، شاعری است که قابل مقایسه با متنبی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵۳۷).

۴- از خصایص شعری عنصری آن است که با خلق مضامین مدحی و آمیختن آن مفاهیم با تمثیل‌ها، نوعی رنگ استدلالی و منطقی به مدایح بخشیده که این فکر منطقی و تعقلی، باعث تلفیق بسیاری از تصاویر شعری او گردیده است.

۵- با وجود آشنایی عنصری با دواوین شعری ادب عرب، واژه‌های مهجور و ثقیل عربی در دیوان او چندان نیست. غلامرضایی می‌نویسد: «نسبت واژه‌ها و ترکیبات عربی در شعر او، در مجموع، همانند سایر اشعار قرن پنجم است؛ البته این نسبت در قصاید عنصری یکسان نیست و تا حدود زیادی بستگی دارد به وضعیت قافیه قصاید.» (غلامرضایی، ۱۳۸۵: ۳۳).

۳- وصف ممدوح در دیوان عنصری و متنبی

چنانکه گذشت یکی از بن‌مایه‌های اصلی مضامین شعری عنصری و متنبی، توصیف ممدوح و ویژگی‌های او در شعر و به ویژه در قصیده است. این دو شاعر، از شاعران برجسته ادب فارسی و عرب هستند که هر دو در سرودن قصاید مدحی از توانایی بالایی برخوردارند. توصیفات و اوصافی که هر دو شاعر در وصف ممدوح به کار می‌برند، اوصافی است از قبیل سخاوت ممدوح، سخنوری، حسن تدبیر، بی‌نظیری و برتری ممدوح از دیگران، خوی نیک، جنگاوری و... که به برخی از این مضامین و مفاهیم مشترک اشاره می‌شود.

۳-۱- سخاوت و بخشندگی ممدوح

یکی از مضامین مشترک در وصف ممدوح، در دیوان عنصری و متنبی، مضمون جود و بخشش ممدوح است. ترکیبات و تصاویری که این دو شاعر در بخشندگی ممدوح به کار می‌برند، از جنبه‌های گوناگون قابل ملاحظه است. از آن جمله است:

عنصری گوید:

- اگرچه جود و سخاوت ز قدر
 فرود سایه انگشت اوست جود و سخا
 (دیوان: ۲)
- هر کجا کفّ او گشاده نشد
 دعوت جود را پیمبر نیست
 به جز آن کش امیر بخشیده است
 گویی اندر همه جهان زر نیست
 مر کفش را دو وصف کن که جز
 بخل فرسا و جود پرور نیست ...
 دست او روز جود، پنداری
 چشمه کوثر است و کوثر نیست ...
 لشکر جود را به گیتی در
 جز کف راد او معسکر نیست
 (دیوان: ۲۰)
- از آن زرد است دایم روی دینار
 که نزد جود او دینار خوار است
 امیر ار خوار دینار است شاید
 کز او مدّاح او دینار خوار است
 (دیوان: ۲۲)
- جود او گر بر بیابان اوفتد دریا شود
 خشم او گر بر زمین افتد زمین اخگر شود
 (دیوان: ۲۶)
- گر ابر و دریا یک ره به جود او نگرند
 یکی نماید عجز و دگر خورد تشویر
 (دیوان: ۳۶)
- اوصافی که عنصری درباره بخشش و رادمردی ممدوح به کار می‌برد،
 منحصر به ایات فوق نیست؛ به طوری که ذکر همه این ایات خود پژوهشی
 جداگانه را می‌طلبد. متنبی نیز، ایات فراوانی را درباره جود و بخشش ممدوح به
 کار برده است؛ از آن جمله:

وَلَهُ وَإِنْ وَهَبَ الْمُلُوكَ مَوَاهِبُ دَرَّ الْمُلُوكُ لِدَرِّهَا أَغْبَارُ

(دیوان : ۴۰۲/۲)

گرچه شاهان بخشنده باشند ، او را بخشش هایی است که به پیش بارش آن ،
بارش جود شاهان ، ته مانده هایی است .

وَدَعْوُهُ مِنْ فَرَطِ السَّخَاءِ مُبَدَّرًا وَدَعْوُهُ مِنْ غَضَبِ النَّفُوسِ الْغَاصِبَا
هَذَا الَّذِي أَفْنَى النَّضَارَ مَوَاهِبًا وَعِدَاهُ قَتْلًا وَالزَّمَانَ تَجَارِبَا
وَمُحَيَّبُ الْعُدَالِ فِيهَا أُمَّلُوا مِنْهُ وَكَأَيُّ يَرُدُّ كَفًّا خَائِبَا ...

و او را به خاطر بخشش بیش از حد ، مسرف خوانده اند و نیز او را به خاطر به
زور ستاندن جان ها ، غاصب لقب داده اند . این همان کسی است که زر را با
بخشیدن ، دشمنان را با کشتن و زمانه را با تجربه اندوختن ، فنا کرد . او همان
کسی است که ملامتگران را در آنچه بدان امید بسته اند ، ناامید می گرداند ؛ در
حالی که دست هیچ نیازمندی را نومید بر نمی گرداند .

كَالْبَحْرِ يَقْدِفُ لِلْقَرِيبِ جَوَاهِرًا جُودًا وَيَبْعَثُ لِلْبُعِيدِ سَحَابًا

(دیوان : ۳۰۱/۱)

او به سان دریاست که از روی جود و سخا ، برای آنکه نزدیک است ، گوهر
می فشانند و برای آنکه دور است ، ابرهای بارنده می فرستد .

وَبَحْرُ ابِوَالْمَسْكِ الْخِفْمُ الَّذِي لَهُ عَلَى كُلِّ بَحْرٍ زَخْرَهُ وَغِيَابُ

(دیوان : ۴۳۰/۱)

ابوالمسک (کافور) ، دریای عظیمی است که سیلاب و امواج پر آب آن را
بر هر دریایی ، فزونی است ؛ مقصود این است که دریای جود و کرم کافور ، بر
هر دریایی برتری دارد .

فَإِنْ يَكُنْ الْعَلِقَ النَّفِيسَ فَقَدْتَهُ فَمِنْ كَفِّ مِتْلَافٍ أَعْرَوْهُوْب

(دیوان : ۱۴۲/۱)

اگر وی گوهر گرانمایه‌ای بود و تو او را از دست دادی چه باک، که وی از دست مردی رفت که بزرگوار و بسیار بخشنده است و بی حساب، بذل و بخشش می‌نماید .

وَأَلْجُدْتَ حَتَّى كِدْتَ تَبْخُلُ حَائِلًا لِلْمُنْتَهَى وَمِنَ السُّرُورِ بُكَاءُ

(دیوان : ۹۰/۱)

تو آن قدر بخشیدی که نزدیک بود بخل‌نمایی ؛ حال آنکه به خاطر رسیدن به پایان مرز کرم، باز می‌آیی ؛ چنانکه گفته‌اند فرجام شادی، اندوه است و زاری .

۲-۳- سخندانی و سخنوری ممدوح

یکی دیگر از اوصافی که در دو دیوان عنصری و متنبی، در وصف ممدوح به کار رفته، سخنوری پادشاه هست. به گونه‌ای که ممدوح را نمونه کامل فصاحت و بلاغت دانسته و این ویژگی را خاص او می‌دانند. عنصری گوید:

سخاوت و سخن و طبع و رای او گویی ز خاک و آب و ز باد آمدند و از

(دیوان : ۸۹)

گر سخن گوید خرد او را ستاید در و در میان بندد بزرگی پیش او بندد

جان سخن گوید به نامش آفرین گوید دل دهان گردد بدان گفتار و اندیشه

(دیوان : ۲۴۸)

همی بنالد از کف او خزینه به درد کزوست بر همه کس داد و بر خزینه

(دیوان : ۲۰۵)

سخنش از بشنوی بسیار و اندک هنرش از بنگری پیدا و پنهان

یکی بیش آید از جان سخنگوی یکی بیش آید از ریگ بیابان

(دیوان : ۲۷۰)

متنبی نیز ابیات فراوانی درباره سخندانی ممدوح دارد . به چند بیت از آن اشاره می شود :

بِأَبِي وَأُمِّي نَاطِقٌ فِي لَفْظِهِ ثَمَّنُ تَبَاعُ بِه الْقُلُوبُ وَ تُشْتَرَى

(دیوان : ۵۷۲/۲)

پدر و مادرم به فدای سخنوری که لفظش چنان بها دارد که قیمت خرید و فروش دل ها را دارد . (اوج بلاغت ممدوح) .

قَطَفَ الرِّجَالُ الْقَوْلَ وَقَتَّ نَبَاتَهُ وَقَطَفَ أَنْتَ الْقَوْلَ لَمَّا نَوَّرَا

(دیوان : ۵۷۶/۲)

مردمان سخن را هنگام رویدن چیدند و تو پس از گل برآوردن (نهایت سخندانی) .

بِأَبِي رِيحُكَ لَا نَرْجِسُنَا ذَا وَأَحَادِيثُكَ لَا هَذَا الشَّرَابُ

(دیوان : ۳۱۱/۱)

پدرم به فدای بوی خوش و سخنان دلپذیرت ؛ نه بویی همچون بوی نرگس ما و دلپذیری این صهبا .

۳-۳- حسن تدبیر و نیکورایی ممدوح

از اوصاف ویژه‌ای که در دیوان عنصری و متنبی ، در وصف ممدوح به کار رفته ، داشتن تدبیر نیک و حسن اندیشه در امور است . ویژگی‌ای که بارها و بارها در هر دو دیوان به کار رفته است . از آن جمله است در دیوان عنصری :

از عطا بخشیدن و تدبیر او نشگفت اگر زر گیتی خاک گردد خاک

(دیوان : ۲۵)

ای خداوند خداوندان ملک و سروری سروری و ملک بی تدبیر تو خسران

(دیوان : ۳۴)

ز چیرگی و صبوری و نیک نه یار جوید هرگز نه رازدار و وزیر

(دیوان : ۸۴)

تا بدید اخترشناس احکام تدبیر تو نزد او منسوخ گشت احکام چرخ

(دیوان : ۲۹۵)

متنبی نیز ابیات فراوانی در حسن تدبیر ممدوح دارد . از آن جمله :

وَأَخَذَ لِلْحَوَاضِرِ وَالْبَوَادِي بِضَبِّ لَمْ تُعَوِّدَهُ نِزَارُ

(دیوان : ۴۲۷/۲)

و تصرف و حسن تدبیر تو ، در میان اهل شهر و بادیه ، چنان است که خارج

از عادت تازیان است .

هَنِيئاً لِّأَهْلِ الثَّغْرِ رَأَيْكَ فِيهِمْ وَأَنَّكَ حِزْبَ اللَّهِ صَرْتَ لَهُمْ حِزْباً

(دیوان : ۱۶۴/۱)

گوارا باد بر مرزداران حسن تدبیر تو میان ایشان و اینکه تو ای حزب خدا ، یار

و یاور آنان گشتی .

فَبِهَذَا وَمِنْ مِثْلِهِ سُدَّتْ يَا كَا فُورُ وَاقْتَدَتْ كُلُّ صَعْبِ الْقِيَادِ

(دیوان : ۲۹۴/۲)

ای کافور ، تو با چنین تدبیری ، سرور و سالار گردیدی و هر سخت عنانی را

به سوی خویش کشاندی .

۳-۴- بی نظیری ممدوح

عنصری و متنبی ممدوح را بی‌همتا و بی‌نظیر دانسته و معتقدند که مادر زمانه از

زادن چون او بی سترون و عقیم است . عنصری گوید :

بلی بدین صفت و جایگاه و مرتبت است مدیح شاه جهان شهریار بی‌همتا

(دیوان : ۱)

به فخر از خلق بی‌همتا به فضل از خسروان پیدا به دل معطی تر از دریا به کف کافی تر از کوثر

(دیوان : ۱۱۳)

گفتم اندر جهان چنو دیدی گفت نی ، هم نخوانده‌ام به کتاب

(دیوان : ۸)

خدای عزوجل آنچه تو بیندیشی بیافرید و مر او را نیافرید نظیر

(دیوان : ۶۵)

روا نباشد اگر کس قرین تو جوید ز بهر آنکه خدایت نیافرید قرین

(دیوان : ۲۲۹)

گفتم که باشدش به جهان اندرون گفتا فلک نیارد چون او به صد قران

(دیوان : ۲۴۴)

متنبی نیز در وصف بی‌همتایی ممدوح چنین گوید :

مَضَّتِ الدُّهُورُ وَ مَا أَتَيْنَ بِمِثْلِهِ وَ لَقَدْ أَتَى فَعَجَزْنَ عَنْ نُظْرَائِهِ

(دیوان : ۶۲/۱)

روزگاران سپری شدند و مانند او نیاوردند و چون وی آمد ، در پدید آوردن

همتایان او فرو ماندند .

أَوْ شَكَّ أَنَّكَ فَرَدَّ فِي زَمَانِهِمْ بِإِلْظِئِرِ فَفِي رُوحِي أُخَاطِرُهُ

(دیوان : ۴۷۲/۲)

یا اگر شک کند در اینکه تو در روزگارشان یکتا و بی نظیری ، بر سر جانم با او گرو بندم .

۳-۵- خوی نیک ممدوح

یکی دیگر از اوصافی که عنصری و متنبی در وصف ممدوح به کار می‌برند و به وفور در دیوان هر دو یافت می‌شود ، خوی نیک ممدوح است ؛ از آن جمله:

هزار آفرین باد هر ساعتی بر آن خلق و آن خلق و رسم و سیر

(دیوان : ۵۲)

رسم او فخر و فعلش از هنر است لفظ او درّ و خلقش از عنبر

(دیوان : ۵۸)

اگر خلق او را کسی وصف گوید بریزد به خروار مشک از دهانش

(دیوان : ۱۶۹)

متنبی نیز خلق و خوی خوش ممدوح را این چنین به تصویر می‌کشد :

وَسَجَايَاكَ مَادِحَاتُكَ لَا لَف ظی و جود علی کلامی یغیرُ

(دیوان : ۵۳۱/۲)

این خلق و جود توست نه الفاظ من که تو را مدح می‌کند . همان خلق و خوی و جودی که کلامم را غارت می‌کند .

تُسَايِرُكَ السَّوَارِي وَالْغَوَادِي مُسَايِرُهُ الْأَجْبَاءَ الطَّرَابِ

تَفِيذُ الْجُودِ مِنْكَ فَتَحْتَدِيهِ وَتَعْجَزُ عَنْ خِلَاتِكَ الْعَذَابِ

(دیوان : ۱۳۰/۱)

ابره‌های صبح و شام، بسان دوستانی شاداب، با تو هم‌رهند تا از جود و کرم تو بهره گیرند و از آن پیروی کنند؛ ولی آن‌ها از دستیابی به خلق و خوی زیبای تو ناتوانند.

۳-۶- هیبت و عظمت ممدوح

عنصری و متنبی ممدوح را در شکوه و هیبت، بی نظیر دانسته و همه چیز را در برابر عظمت و شوکت ممدوح ناچیز می‌دانند. عنصری گوید:

به نام ایزد چونان شده است هیبت که نیست کس را کردن خلاف او

(دیوان: ۲)

گفتم آتش رسد به هیبت او گفت گنجشک چون رسد به

(دیوان: ۸)

چون تیر گشاده کند از چرخ به از هیبت او چرخ گشاده شود از

(دیوان: ۱۹۳)

تا هیبت و جودش ندهد مایه به هر نه تیز بود آتش و نه موج زندیم

(دیوان: ۱۹۵)

همی نگون شود از ب‌أس و از مهابت شاه به ترک خانه، خان و به هند رایت،

(دیوان: ۲۹۱)

متنبی نیز در وصف هیبت و مهابت ممدوح این چنین داد سخن می‌دهد:

إِذَا أَتَّهَا الرِّيحُ النَّكْبُ مِنْ بَلَدٍ فَمَا تَهَبُّ بِهَا أَلَا بَتَّرْتِيبِ

وَلَا تُجَاوِزُهَا شَمْسٌ إِذَا أَلَا وَمِنْهُ لَهَا إِذْنٌ بِتَغْرِيبِ

(دیوان: ۳۷۷/۱)

هر گاه بادهای کژ وزنده، از سرزمینی به سوی بلاد او آیند، به خاطر هیبت و عظمتش، جز با نظم و ترتیب نمی‌وزند و چون خورشید در آن مملکت برآید، از

آنجا برنگذرد؛ مگر آن که او را از جانب وی (کافور) اذن و اجازه‌ای برای فرو شدن باشد.

أَعْجَبَتْهَا شَرَفًا فَطَالَ وَقُوفُهَا لَتَأْمُلِ الْأَعْضَاءِ لَا لِأَذَاتِهَا

(دیوان: ۴۹۵/۱)

شرافت و عظمت تنت، تب را به تحسین و تحیر واداشت؛ از این رو برای اندیشیدن در اندامت، نه برای اذیت و آزار دیدن آن، درنگش طولانی شد.

۳-۷- والاتر از سپهر

یکی از اوصاف مشترکی که عنصری و متنبی، در وصف ممدوح به کار می‌برند، آن است که برای ممدوح، پایه و مایه‌ای بالاتر و والاتر از فلک دانسته و معتقدند که هیچ چیز در برتری و والایی به ممدوح نمی‌رسد. عنصری گوید:

سپهری نه‌ای رهنمای سپهری جهانی نه‌ای کدخدای جهانی

(دیوان: ۲۷۷)

اگر سپهری باری سپهر منتخبی و گر جهانی باری جهان مختصری
سپهر عالم سعد است و نحس و نفع و تو آن سعادت بی‌نحس و نفع بی‌ضرری

(دیوان: ۳۰۵)

فلک بند غم است و تو نجاتی جهان تیره شب است و تو نهاری

(دیوان: ۲۸۴)

متنبی نیز مرتبه والا و عالی ممدوح را این چنین به تصویر می‌کشد:

لَقَدْ نَسَبُوا الْخِيَامَ إِلَىٰ عِلَاءِ أَيَّتُ قَبُولَهُ كُلِّ الْأَبَاءِ

و ما سَلَّمْتُ قُوقَكَ لِلثُّرَيَّا وَ لَا سَلَّمْتُ قُوقَكَ لِلسَّمَاءِ

(دیوان: ۱۲۴/۱)

آنان سرپرده‌ها را به بلندی منسوب نمودند؛ ولی من از پذیرفتن آن نسبت، به کلی سر باز زدم؛ چراکه من باور ندارم حتی ثریا و آسمان از تو برتر و بالاتر باشند.

وَ اِنِّی وَاِنْ نِلَّتِ السَّمَاۗءُ لَعَالَمٌ اِنَّکَ مَا نِلَّتَ الَّذِی یُوجِبُ الْقَدْرُ

(دیوان: ۵۵۷/۲)

و اگرچه به آسمان رسیدی، می‌دانم که حتی آسمان با آن همه عظمت و دریای بی‌کران با آن همه وسعت، هرگز به پای قدر و مرتبه ممدوح نمی‌رسند، چه برسد به آدمیان.

۳-۸- دین گستری ممدوح

یکی از صفات ویژه‌ای که عنصری و متنبی به ممدوح خود منسوب می‌گردانند، آن است که معتقدند ممدوح با غزوات و جنگ‌های خود جهادگر دین است. او کفرکاه و دین گستر است. کفر و ضلالت را به عدم می‌سپارد و دین و ایمان را رواج و افزونی می‌بخشد. عنصری می‌گوید:

ز دین شاه نماند همی به گیتی کفر ز خیر شاه نماند همی به گیتی شر

بدان زمین که بدو در ز وقت آدم نبود جز همه کفر و نرفت جز کافر

کشید لشکر ایمان و کرد مجلس بساط نور بگسترده شاه حق گستر

(دیوان: ۹۰)

مرادش آن که زیادت کند مر به کفر و لشکر کفر اندر آورد

(دیوان: ۲۵۴)

متنبی نیز ممدوح را جهادگری در راه دین دانسته و شمشیر او را شمشیر حق می‌داند و در وصف دین گستری وی می‌گوید:

اَیَسَیْفَ رَبِّکَ لَا خَلْقَہ وَ یَا ذَا الْمَکَارِمِ لَا ذَا الشُّطْبِ

(دیوان : ۲۴۲/۱)

ای که شمشیر خلق نه‌ای و شمشیر خدایی ؛ ای که دارای خوبی‌هایی و نه این
که دارای خط‌هایی (شمشیرهای خط‌دار) .
فَأَنْتَ حُسَامُ الْمَلِكِ وَاللَّهُ ضَارِبٌ وَأَنْتَ لِوَاءِ الدِّينِ وَاللَّهُ عَاقِدٌ

(دیوان : ۵۸۲/۱)

تو شمشیر ملک و مملکتی و شمشیر زن خداست و تو پرچم دین (اسلام)
هستی و استوار کننده این پرچم، خداست .

۳-۹- جنگاوری و قهرمانی ممدوح

از اوصافی که این دو شاعر ، در وصف ممدوح به کار می‌برند و در دیوان هر
دو از بسامد فراوانی برخوردار است ، آن است که ممدوح را دلیرترین و
قهرمانترین مرد جنگ دانسته و معتقدند او چون شیری است در مرغزار عالم .
عنصری گوید :

به روز جنگ مر شمشیر او را دنی‌تر چیز شیر مرغزار است

(دیوان : ۲۲)

هر که با شمشیر تیز او به جنگ اندر جانور بیرون نیاید گر هزارش جان

(دیوان : ۲۹)

اگر شمشیر و گرد لشکر او بخواهد روز جنگ و روز جولان

یکی دریا کند صحرای آموی یکی صحرا کند دریای عمان

(دیوان : ۲۶۸)

متنبی نیز در توصیف قهرمانی و جنگاوری ممدوح ، این چنین داد سخن

می‌دهد :

عُمْرُ الْعَدُوِّ إِذَا لَاقَاهُ فِي رَهْجٍ أَقْلٌ مِنْ عُمَرٍ مَا يَحْوِي إِذَا وَهَبَا

(دیوان : ۲۷۰/۱)

هر گاه دشمن او را در میان غبار نبرد دیدار کند ، عمرش از عمر آنچه به دست می آورد و بی درنگ می بخشد ، کوتاهتر است .

أخُو الْحَرْبِ يُخْذِمُ مِمَّا سَبِي قَنَاءَهُ وَ يَخْلَعُ مِمَّا سَلَبُ

(دیوان : ۲۳۹/۱)

او یار و همنشین نبرد است و از میان آنان که با نیزه هایش به اسارت گرفته است ، غلامان هدیه می کند و از آنچه به قهر از دشمنان گرفته است ، خلعت می بخشد .

أخُو عَزَوَاتٍ مَا تُغِبُّ سُوْفُهُ رِقَابَهُمُ إِلَّا وَسِيحَانُ جَامِدُ

(دیوان : ۵۷۸/۱)

او مردی رزم آور است که شمشیرهایش ، گردن آنان (رومیان) را ترک نمی کند ؛ مگر آن که رودخانه سیحان منجمد گردد .

۴- دیگر مضامین مشترک

مفاهیم و معانی مشترک در وصف ممدوح در دیوان عنصری و متنبی ، به نمونه های مذکور ختم نمی شود . بسیاری از مضامین ایات مدحی عنصری ، آنچنان با مفاهیم شعری عنصری ، همسان و همگون است که به نظر می رسد عنصری اشعار متنبی را به فارسی ترجمه کرده است . بدیع الزمان فروزانفر ، در حاشیه صفحه ۱۱۳ کتاب سخن و سخنوران ، دو نمونه از این ترجمه ها را بیان نموده است که عبارتند از :

تو ای شاه از ز جنس مردمانی بود یاقوت نیز از جنس احجار

(دیوان : ۴۱)

که ترجمه این بیت معروف است از متنبی :

فان تَفَقُّ الأَنامَ و أنتَ مِنْهُم فان المِسْكُ بعضُ دم الغزالِ

(دیوان : ۳۲۶/۲)

و نیز این بیت از عنصری :

گربه رزم اندر بود لشکر پناه چونکه روز رزم باشد تو پناه لشکری

(دیوان : ۲۹۴)

که ترجمه صریح این بیت متنبی است :

بِالجِيشِ تَمْتَنِعُ السَّادَاتُ كُلَّهُم والجِيشِ بِابْنِ ابِي الهَيْجَاءِ تَمْتَنِعُ

(دیوان : ۵۴۶/۲)

متنبی در بیت زیر ، ممدوح را مجمع همه فضایل و مناقب دانسته و می گوید

که جهانی در یک بشر جمع است :

هَدِيَّةٌ مَا رَأَيْتُ مُهْدِيَّهَا أَلَا رَأَيْتُ الأَنامَ فِي رَجُلٍ

هدیه ای است که تا دهنده اش را دیدم ، تکان خوردم ؛ گویی همه نوع بشر در

یک کس جمع آمده است (دودپوتا ، ۱۳۸۲ : ۸۹) .

عنصری نیز در دو بیت زیر ، جهانی را در تنی خلاصه می بیند :

گرش بتانی دیدن ، همه جهان برین سخن هنر و فضل او بس است

کس از خدای ندارد عجب اگر همه جهان را اندر تنی همی تنها

(دیوان : ۲)

۵- نتیجه گیری

از مجموع آنچه گذشت ، می توان چنین نتیجه گرفت که :

- ۱- عنصری بزرگترین قصیده‌سرا و مدیحه‌گوی اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که در دربار سلطان محمود غزنوی، منصب ملک‌الشعرایی و امیرالامرایی را با هم داشته و مورد عزت و احترام بی‌نظیر بوده است.
- ۲- دفتر شعری عنصری سرشار است از مضامین مدحی و ستایشگرانه که بسیاری از آن اشعار در مدح سلطان محمود غزنوی است.
- ۳- عنصری در میان شعرای فارسی زبان، همان مقام و منزلت را دارد که متنبی در میان اعراب و نکته‌مهم آن است که بسیاری از معانی و مضامین این دو شاعر از جهات گوناگون همگون و همسان است.
- ۴- عنصری به واسطه اشرف و احاطه بر ادب عربی و آشنایی با تشبیهات و تصاویر رایج در بین شاعران ادب عرب، بیشترین نوع مضامین را از متنبی اخذ نموده است.
- ۵- در بررسی و تحلیل مشابهت‌های مضامین دیوان عنصری و متنبی، مضامینی و مفاهیمی که بیشتر جنبه فکری و تصنعی و عقلی و حکمی داشته (نسبت به تصاویر و مضامین حسی)، محسوس و قابل ملاحظه است.

منابع و مأخذ:

- ۱- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۴ ش). تاریخ ادبیات عرب، تهران: انتشارات توس.
- ۲- ترجمانی‌زاده، احمد بن قیس. (۱۳۷۳ ش)، تاریخ ادبیات عرب، آذربایجان شرقی: چاپ خورشید.
- ۳- دودپوتا، عمر محمد. (۱۳۸۲ ش). تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی، ترجمه سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.
- ۴- الرازی، شمس‌الدین محمد بن قیس. (۱۳۷۳ ش)، المعجم فی معایر اشعار العجم، به کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوس.
- ۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۳ ش). صور خیال در شعر فارسی، تهران: انتشارات آگاه.

- ۶- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۲). **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: انتشارات فردوس.
- ۷- ضیف، شوقی. (۱۳۸۱ ش). **تاریخ ادبی عربی العصر الجاهلی**، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۸- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۳۶۳). **دیوان**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات سنایی.
- ۹- غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۵). **طرز عنصری**، ویژگی‌های زبانی و سبکی اشعار عنصری، مقاله ضمیمه نامه فرهنگستان شماره ۲۴.
- ۱۰- الفاخوری، حنا. (۱۳۶۸ ش). **تاریخ ادبیات زبان عربی**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۹). **سخن و سخنوران**، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۲- متنبی، الوالطیب. (۱۳۸۸). **دیوان**، ترجمه علی‌رضا منوچهریان، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۳- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۳ ش). **تاریخ ادبیات مختصر ایران**، به کوشش ماهدخت بانو همایی، قم: مؤسسه نشر هما.